



تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۸)

ضد و نقیض‌گویی‌ها

دکتر سید حمید روحانی^۱

تحریف واقعیت‌های تاریخی و وارونه جلوه دادن رویدادها و جریان‌های گذشته، از شگردهای شیطانی و شناخته‌شده افراد و گروه‌هایی است که راهشان از مردم جداست و به علت خودبینی و کیش شخصیت یا به علت‌های دیگر نمی‌توانند راستی و درستی را پاس بدارند و با دیگران صداقت داشته باشند و آنگاه که مطامع نفسانی و خواسته‌های شیطانی بر خرد و اندیشه غلبه یابد دروغ‌پردازی، تحریف‌گری و وارونه‌نویسی به عنوان یک استراتژی به کار گرفته می‌شود و تاریخ را به ابتذال می‌کشاند.

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

با نگاهی به بعضی از کتاب‌هایی که از گذشته تا به امروز زیر عنوان تاریخ، خاطره، سیاحت‌نامه، سفرنامه، زندگینامه و... منتشر شده است و با مطالعه روی پیشینه نویسندگان آن، این نکته آشکار می‌شود که تحریف‌گران تاریخ یکی از این سه دسته‌اند:

۱. کسانی که سر در آخور بیگانگان داشته و دارند و طوطی‌صفت آنچه استادان ماسونی، صهیونیستی و... می‌گویند، بازگو می‌کنند.

۲. کسانی که در پیشگاه ملت‌ها متهم و زیر سؤال هستند و در راه دفاع از خود به تاریخ خیانت می‌کنند و واقعیت‌ها را وارونه جلوه می‌دهند تا خود را تبرئه کنند.

۳. آنان که رویدادها و حوادث تاریخی را بر خلاف امیال و اغراض شخصی، باندی و سیاسی خود می‌بینند، از این رو، می‌کوشند با به زیر سؤال بردن واقعیت‌ها، راه نفوذ و قدرت و کسب موقعیت را برای خود و باند خویش هموار سازند.

آنچه در درازای سده گذشته تا به امروز علیه نهضت‌ها و حرکت‌های مردمی و رهبران آن به رشته نگارش کشیده شده است از سوی کسانی است که با یکی از این سه جریان و یا با هر سه آن پیوندی عمیق داشته‌اند. برخی از آنان روی وابستگی به سازمان فراماسونی و باندهای سیاسی مأمور بوده‌اند طبق سیاست آن سازمان و منافع گروهی تاریخ را تحریف کنند، برخی نیز روی گرایش‌های انحرافی، اصولاً اسلام و آرمان‌ها و اهداف اسلامی را برنمی‌تابیدند و آن را ناهماهنگ با منافع مادی و باندی خود می‌دیدند. برخی از آنان نیز به علت خیانت‌هایی که به ملت‌ها و آرمان‌های مردمی کرده‌اند، راه علاج را در تحریف واقعیت‌ها پنداشته و گمان کرده‌اند با دروغ‌پردازی و خیانت به تاریخ می‌توانند خود را تبرئه کنند و ننگ را با رنگ بزدایند.

از ویژگی‌های مشترک و آشکار این دسته از تاریخ‌نگاران یا در واقع تحریف‌گران تاریخ، ضد و نقیض‌گویی می‌باشد. با نگاهی گذرا به کتاب‌های تاریخی که بر پایه راستی و درستی و صداقت و امانت نوشته نشده‌اند، مشخص می‌گردد که نویسندگان آن به وفور دچار تناقض‌گویی شده‌اند که باید آن را از آثار شوم دروغ‌پردازی دانست که گفته‌اند «دروغگو کم‌حافظه می‌شود» و اگر روزی پژوهشگری به گردآوری ضد و نقیض‌گویی‌های این‌گونه

کتاب‌ها بنشیند، بی‌تردید چند جلد کتاب از تناقض‌گویی‌های تحریف‌گران تاریخ می‌تواند به نمایش بگذارد و ما در این فرگرد تنها به آوردن نمونه‌هایی از این ضد و نقیض‌گویی‌ها در برخی از کتاب‌های تاریخ سده پیشین بسنده می‌کنیم و می‌گذریم تا ضد و نقیض‌گویی‌های خاطرات منسوب به آقای منتظری را مورد بررسی قرار دهیم و این نکته را به او و دیگر دست‌اندرکاران آن کتاب به اصطلاح خاطرات یادآور شویم که تحریف‌گران تاریخ در درازای سده گذشته که با قلم سخیف و بی‌مایه خود واقعیت‌ها را وارونه و چهره رهبران حرکت‌ها و نهضت‌ها را مخدوش نمایانند و خائن را خادم و خادم را خائن جلوه دادند تا چه پایه‌ای در فریب ملت‌ها و دگرگون نمایاندن واقعیت‌های تاریخی کامیاب بوده‌اند که شما امروز پا جای پای آنها نهاده‌اید و بیراهه‌پویی آنان را پی گرفته‌اید؟! کاش از سرنوشت تحریف‌گران تاریخ درس عبرت می‌گرفتید و درمی‌یافتید که با سیاه‌کاری‌ها و تحریف‌گری‌ها نمی‌توان واقعیت‌ها را پوشیده نگاه داشت و حق را ناحق جلوه داد. آفتاب برای همیشه پشت ابر نمی‌ماند و نور خدا با فوت سست فرومایگان و سست‌باوران خاموش نمی‌شود و اصولاً دروغ فروغ ندارد.

فراماسون‌ها و دیگر خائنان به ملت و کشور در درازای سده گذشته صدها جلد کتاب در راه به زیر سؤال بردن جنبش تنباکو، نهضت مشروطه و دیگر حرکت‌های اسلامی به رشته نگارش کشیدند و نیز در راه خدشه‌دار کردن چهره‌های انقلابی و رهبران نستوه اسلامی مانند شیخ فضل‌الله نوری، سید عبدالله بهبهانی، مدرس و کاشانی و حتی میرزای شیرازی، میرزای آشتیانی، سید کاظم یزدی، آخوند خراسانی و... تهمت‌ها زدند، بهتان‌ها تراشیدند، پیرایه‌ها بستند، دروغ‌ها بافتند، شایعات ساختند و جوسازی‌ها کردند. آیا به رغم این دسیسه‌های گسترده به اغراض دلخواه خود رسیدند؟ آیا توانستند نهضت تنباکو و مشروطه و... را حرکت‌هایی منهای اسلام بنمایانند؟ آیا توانستند رهبران عالی‌مقام حرکت‌ها و نهضت‌های سده پیشین را در میان نسل‌ها و ملت‌ها به زیر سؤال ببرند؟ و راهشان را بی‌رهرو سازند؟! یا اینکه تنها عرض خود بردند و زحمت ما داشتند!؟

میرزا محمدشریف کرمانی که از سوی هم‌مسلمان ماسونی خود به «ناظم‌الاسلام» ملقب

گردید^۱ در کتاب خود به نام *تاریخ بیداری ایرانیان* می‌کوشد حکم میرزای شیرازی را در مورد قرارداد رژی به زیر سؤال ببرد و به پیروی از دربار ناصرالدین شاه و دیگر مهره‌ها و چهره‌های وابسته به بیگانه آن حکم را ساخته و پرداخته این و آن بنمایاند. از این رو می‌نویسد:

... میرزای آشتیانی حکم به حرمت استعمال دخانیات کرده و حکمی به این عبارت نوشتند و نسبت آن را به مرحوم حجت‌الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی دادند و منتشر ساختند: *اليوم استعمال تنباکو و توتون بأی نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است...*

از آنجا که دروغگو کم‌حافظه می‌شود بلافاصله در سطر بعد آورده است:

... قبل از انتشار شرح را به حجت‌الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی که در سامراء متوقف و رئیس امامیه بودند نوشتند، ایشان هم امضا فرمودند!!^۲

۱. نامبرده از ماسون‌های عصر مشروطه است که طبق سیاست سازمان فراماسونری برای اجرای مأموریت‌هایی از جمله اختلاف‌افکنی میان رهبران نهضت، رهسپار تهران شد. او از علوم اسلامی بی‌بهره بود و در کرمان تنها در حد مقدمات تحصیل کرده بود و از روحانیت تنها جامه روحانی بر تن داشت. او نه تنها از علوم اسلامی بی‌خبر بود، بلکه سواد فارسی درستی نداشت. در بی‌سوادی او همین بس که در کتاب *تاریخ بیداری ایرانیان* - بنا بر آورده سعیدی سیرجانی که متن خطی این کتاب را در اختیار داشته است - حراج را «هراج»، شلوغ را «شلقوق»، نزاع را «نزاء»، ضاله مضله را «ظاله مظه» نوشته است و افتضاح‌بارتر اینکه در مقام تنقید از شهید شیخ فضل‌الله نوری و ادای به اصطلاح شهادتین آورده است: «... بنده نگارنده که چهل سال در تحصیل علوم شرعیه و خدمت به اسلام بوده است، باید مثل شیخ فضل‌الله شخصی که صد قسم خلاف اصول اسلام را مرتکب شده است، بنده را تکفیر نماید. اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله... و اشهد ان المعاد حق و ان سؤال القبر و فشار القبر حق...!!» (*تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۴، ص ۱۷۰) و روشن‌ترین گواه بر اینکه ادعای چهل سال تحصیل علوم اسلامی خلاف واقع و دروغ است، همین «فشار القبر» می‌باشد که یک طلبه مبتدی و حتی یک انسانی که اصولاً تحصیلات حوزوی نداشته باشد، آن را بر زبان نمی‌آورد. بایسته یادآوری است که نامبرده طبق آنچه در شرح زندگی خود آورده است از دست‌پورده‌های میرزا آقا خان کرمانی ماسونی و ملحد بوده است.

۲. ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۹.

او برای به زیر سؤال بردن سید عبدالله بهبهانی ادعا می‌کند که او با حکم میرزای شیرازی در مورد تحریم تنباکو مخالفت کرد و اظهار داشت:

... اولاً من مقلد نیستم و مجتهدم و ثانیاً این صورت حکم که نسبت به جناب آقای میرزای شیرازی می‌دهند حکم است یا فتوا، اگر حکم است که باید بین مدعی و مدعی‌علیه و در مقام ترافع باشد^۱ و اگر فتوا است که باید کلیت داشته باشد و فتوا نسبت به مقلدین لازم‌العمل است، نه نسبت به مجتهد...^۲

لیکن در چند صفحه بعد می‌نویسد در نشست‌هایی که علما از جمله سید عبدالله بهبهانی با مقامات دولتی پیرامون حکم میرزای شیرازی داشتند، اولاً رخصت ندادند که قلیان به این مجلس بیاورند و ثانیاً در برابر پافشاری مقامات دولتی برای برداشتن حرمت از استعمال توتون و تنباکو، علما از جمله سید عبدالله بهبهانی پاسخ دادند:

... می‌دانید که در این منع ما را از هیچ رو مداخلیتی نبوده و نیست. از جانب رفیع الجوانب حضرت حجت‌الاسلام که نایب امام و حکم جنابش درباره مجتهد و مقلد نافذ و واجب‌الاتباع است در سر من رأی حکمی به منع استعمال دخانیات به تفصیلی که می‌دانید شرف صدور یافته [است].^۳

احمد کسروی نیز که در تحریف تاریخ و نادیده گرفتن تأثیر اسلام و روحانیت در مبارزات ملت ایران، تلاش زیادی داشته است در کتاب خود به ضد و نقیض‌گویی فراوان دچار شده است. به عنوان نمونه در یک جا ادعا کرده است:

... اگر راستی را خواهیم این علمای نجف و دو سید و کسانی دیگری از علما که پافشاری در مشروطه‌خواهی می‌نمودند، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج

۱. ناظم الاسلام کرمانی به علت بی‌سوادی حکم حکومتی و ولایتی را با حکم قضایی که در مقام مرافعه میان مدعی (شاکی) و مدعی‌علیه (متهم) صادر می‌شود، خلط کرده است و به سید عبدالله مجتهد و عالم برجسته نسبت داده است! احتمالاً حکم ولایتی به گوش این بی‌سواد کرمانی نخورده بوده است.

۲. همان، ص ۲۲.

۳. همان، ص ۵۰. تکیه روی فرازها از این نگارنده است.

قانون‌های اروپایی را نمی‌دانستند و از ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمی‌داشتند...^۱

لیکن در جای دیگر می‌آورد:

... اینکه گفته‌اند دو سید و دیگران از مشروطه آگاه نمی‌بودند و در عبدالعظیم یا در سفارتخانه، دیگران آن را به زبان ایشان انداختند، سخنی است که از دل‌های پاک‌نقراویده. در ایران بسیاریند کسانی که خود کاری نمی‌توانند و همیشه می‌خواهند کارهای ارج‌دار دیگران را هم از بها اندازند و بی‌خردانه زبان به چنین سخنانی باز می‌کنند. سرجنبانانی در ایران از بیست و سی سال پیش، معنی مشروطه و چگونگی زیست توده‌های اروپایی را می‌دانستند... و از چند سال باز گفتارها درباره قانون و مشروطه در روزنامه‌های فارسی نوشته می‌شد. آری توده انبوه و مردم بازاری از آن آگاه نمی‌بودند ولی این جز از آن است که دو سید هم ندانسته باشند... بی‌گمان اینان دانسته می‌کوشیدند...^۲

حاج سیاح ماسونی و معلوم‌الحال نیز در بخشی از خاطرات خود ادعا می‌کند که بست‌نشینان حضرت عبدالعظیم در نهضت مشروطه اتاق عدلیه را می‌خواستند و در جای دیگر ادعا می‌کند که پس از تحصن مردم در سفارتخانه انگلیس، اتاق عدلیه بر سر زبان‌ها افتاد. به این تناقض‌گویی توجه کنید:

... در مسأله نوز هم علما با جمعی از طلاب و تجار در حضرت عبدالعظیم بستی شدند... به شکایت از عین‌الدوله، خواستن اتاق عدلیه اضافه شد... شاه هم وعده تأسیس اتاق عدل را داده بود لکن عین‌الدوله نرم نشده از وعده اتاق عدل خبری نشد...^۳

... سفیر انگلیس از مردم سؤال کرد شما چه می‌خواهید، خواستند بعضی عوام بگویند ما آقایان را می‌خواهیم عقلای چند گفتند نباید به این اکتفا کرد و نباید به عزل

۱. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ۱۳۵۶، ص ۲۸۷.

۲. همان، ص ۵۰.

۳. خاطرات حاج سیاح، زیر نظر ایرج افشار، ۱۳۴۶، ص ۵۵۴.

عین‌الدوله هم قناعت کرد پس مصمم شدند که بر تقاضای خود، خواستن اتاق عدالت که شاید معنی آن را هم نمی‌دانستند بیفزایند...^۱

از این‌گونه ضد و نقیض‌گویی‌ها در کتاب‌های یکصد سال گذشته تا به امروز که در زمینه تاریخ نوشته شده است فراوان است که گردآوری آن «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» و چنان‌که اشاره شد این‌گونه ضد و نقیض‌گویی‌ها ریشه در دروغ‌پردازی‌ها و تحریف‌گری‌های تاریخ‌نویسان و

فراماسون‌ها و دیگر خائنان به ملت و کشور در درازای سده گذشته صدها جلد کتاب در راه به زیر سؤال بردن جنبش تنباکو، نهضت مشروطه و دیگر حرکات‌های اسلامی به رشته نگارش کشیدند.

خاطره‌نویسانی دارد که راهشان از مردم جداست و برای تبرئه خود از خیانت‌هایی که به ملت و کشور داشته‌اند، ناگزیرند به خلاف‌گویی و دروغ‌پردازی چنگ بزنند و واقعیت‌ها را انکار کنند، لیکن دم خروس از چاک لباسشان آشکار شده و دروغ‌گویان و تحریف‌گران را رسوا کرده است.

در خاطرات منسوب به آقای شیخ حسینعلی منتظری نیز از این‌گونه ضد و نقیض‌گویی‌ها دیده می‌شود که برخی از آنها برای خوانندگان و عبرت آیندگان نقل می‌شود.

در بخشی از این کتاب از زبان آقای منتظری در مورد باورمندی دینی سران و بنیانگذاران سازمان منافقین آمده است:

... من جزوه شناخت را ندیده بودم تا آنکه در زندان آن را مطالعه کردم و دیدم افکار کمونیستی در آن زیاد بود، در زندان کتاب *راه تکامل* و کتاب *امام حسین* را هم که نوشته مرحوم رضایی بود، خواندم ولی از جزوه شناخت آنها خوشم نیامد...^۲

و در جای دیگر آورده است:

۱. همان، ۵۵۹.

۲. کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۳۴۳.

... سازمان مجاهدین در ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل یافت... و قهرا کار

به دست افراد فرصت‌طلب و ناوارد افتاد و به انحراف کشیده شد...^۱

و نیز در جای دیگر این خاطرات آمده است:

... آقای نفری می‌گفت قدر محمد را حالا آدم می‌فهمد برای اینکه وقتی کتاب شناخت مجاهدین آمد در نجف همه افراد با اعجاب به آن می‌نگریستند، اما محمد می‌گفت اینها درست نیست، اینها افکارشان انحرافی است، اینها مطالب مادی‌گری در نوشته‌هایشان زیاد هست. ایشان می‌گفت ما همه از محمد عصبانی شده بودیم ولی حالا می‌فهمیم محمد درکش از ما خیلی بیشتر بوده و ما آن وقت نمی‌فهمیدیم. این را آقای نفری در زندان برای من تعریف کرد، راستش من نگران بودم که مبادا محمد در خارج از کشور در دام اینها افتاده باشد، بعد که این مطلب را شنیدم خیلی خوشحال شدم...^۲

بنابر آنچه در این خاطرات آمده است آقای منتظری با مطالعه کتاب شناخت که از سوی بنیانگذاران سازمان تدوین شده است، درمی‌یابد که افکار کمونیستی در آن زیاد است و بنابراین علی‌القاعده باید به این نتیجه رسیده باشد که سازمان دارای اندیشه‌های انحرافی، التقاطی و مارکسیستی می‌باشد و تشکیلات آن بر پایه اسلام اصیل و راستین بنیاد نیافته است، لیکن نامبرده به رغم آنچه از جزوه شناخت درباره سازمان دریافت کرده است، اظهار می‌دارد:

... سازمان مجاهدین در ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل یافت... و قهرا کار

به دست افراد فرصت‌طلب و ناوارد افتاد و به انحراف کشیده شد!!

بنابراین اظهار نظر، سازمان از دید آقای منتظری از آغاز انحرافی نداشت. بنیانگذاران آن به مبانی اسلامی «وارد» بودند و آنگاه که تشکیلات به دست افراد «ناوارد» افتاد به انحراف کشیده شد! و اگر این نظریه مورد تأیید آقای منتظری می‌باشد، باید پرسید چرا وقتی از آقای

نفری می‌شنود که شهید محمد منتظری کتاب شناخت را رد می‌کرده و اظهار می‌داشته است که این کتاب درست نیست و «اینها [مجاهدین خلق] افکارشان انحرافی است، اینها مطالب مادی‌گری در نوشته‌هایشان زیاد هست» آقای منتظری بنا بر اعتراف خودش «خوشحال می‌شود که محمد در خارج از کشور در دام اینها نیفتاده» است؟! و اصولا باید دید از نظر آقای منتظری «سازمانی که بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل می‌یابد» دارای چه نشانه‌ها و ویژگی‌هایی می‌باشد؟ آیا سازمانی که بر پایه اسلام و مذهب بنیاد یافته است می‌تواند «افکار کمونیستی» داشته باشد؟ آیا او درباره دیگر فرقه‌ها و گروه‌های سیاسی نیز همین دید را دارد و بر این باور است که وهابیت نیز بر اساس اسلام شکل گرفته است؟! و اصولا این ضد و نقیض‌گویی‌ها در خاطرات نامبرده روی چه انگیزه، اندیشه و نقشه‌ای می‌باشد؟! ما پیش از آنکه به بررسی این ضد و نقیض‌گویی‌ها و انگیزه آن بپردازیم نخست رواست بدانیم که آقای منتظری در پی پیروزی انقلاب اسلامی نسبت به سازمان چه دیدی داشته و چه موضعی گرفته است.

او در مصاحبه‌ای نظر خود را درباره سازمان چنین بازگو کرده است:

... من قبل از اینکه این زندان اخیر که سه و نیم سال، زندان من طول کشید بروم، با آقایانی که منتسب به سازمان مجاهدین خلق هستند، از نزدیک تماس نداشتم و از دورادور علاقه هم داشتیم برای اینکه با آن دولت سابق حکومت طاغوتی دلمان می‌خواست افراد مبارزه بکنند و اینها خب گروه متشکلی بودند، تقریبا مایه امیدواری بودند که بتوانند آن حکومت را ساقط بکنند از طریق جنگ‌های چریکی... و دورادور علاقه داشتم به سازمانشان، و کتاب‌هایشان را هم من مطالعه نکرده بودم، واقعیتش را بخواهید جز دو سه جزوه خیلی مختصر، ولی بعد که به زندان رفته و سه سال و نیم طول کشید... من هم کتاب‌های آقایان را مثل کتاب شناخت و تکامل و راه انبیا و ... این سری کتاب‌ها را من نگاه کردم. اقتصاد به زبان ساده، و هم با افراد آنها زیاد برخورد داشتم در زندان و من خلاصه این کتاب‌ها را وقتی خواندم - خلاصه دیدم این کتاب‌های

آقایان زیربنایش کمونیستی محض است و به قول بعضی رفقا همان مسائلی که مارکسیست‌ها دارند، اینها طرح کردند و قبول کردند و پذیرفته‌اند، منتها چیزی که هست لفظ خدا را مثلا در بالایش گذاشته‌اند و همان‌طور که [کتاب] غرب‌زدگی می‌گوید، اینها تقریبا خیلی کمونیست‌زده بودند و آن اساس تعلیماتشان، تعلیمات غلطی بود و می‌توان گفت پلی بود که جوان‌ها از این مسیر به طرف مارکسیست بروند... علاوه بر اینکه تعلیمات درستی نبود. یک روشی هم داشتند که آن روششان به نظر من روش صحیحی نبود، همان اخلاقی که مارکسیست‌ها دارند که به اصطلاح می‌گویند هدف وسیله را توجیه می‌کند و برای رسیدن به هدف به هر وسیله حاضرند متوسل بشوند، عملا نوعی آقایان این معنی را داشتند و توی مغزشان کرده بودند، مثلا فرض بگیرید اگر چنانچه در زندان مصلحت می‌دیدند که فرض کنید جناب‌عالی را بکوبند اینها حاضر بودند فقط برای اینکه شما با روش آنان مخالف بودید، با فلسفه آنان مخالف بودید انواع تهمت‌ها را به شما بزنند، با اینکه می‌دانستند دروغ است برای اینکه شما بین افراد کوبیده بشوید، این روش را داشتند... اینها... یک فلسفه‌های طوطی‌واری هم درست کردند از افکار التقاطی، یعنی افکار انحرافی را از آنها [مارکسیست‌ها] جمع کردند و یک افکاری هم از اسلام رویش گذاشتند... روی [این] اصل ما در زندان که بودیم خیلی بحث می‌کردیم روی افکار اینها می‌گفتیم شما با اینکه من می‌دانم مرد خوبی هستید [لکن] راه غلط است و این راهی است که جوان‌های مردم را به کمونیسم می‌کشاند و رها کنید و بیایید به اسلام اصیل متمسک شوید... به آنها گفتم بی‌رودربایستی باید بگویم همه مکتب شما مکتب ناصحیحی است... و کتاب‌های شما بی‌رودربایستی کتاب‌های صحیحی نیست. مثلا/اقتصاد به زبان ساده این همان کتاب کاپیتال مارکس است و آمدید مختصرش کردید/اقتصاد به زبان ساده شد.

مسئله تجرد روح را به طور کلی منکر است در همین کتاب‌هایی که من خواندم تجرد روح را مسخره هم می‌کند اگر روح انسان مجرد نباشد... دیگر مسئله معاد غلط است، وقتی ما می‌توانیم بگویم که معادی است که به مردن، انسان فانی نشود و ما با مردن

فانی نمی‌شویم... اگر مسأله تجرد روح نباشد، خب به مردن ما که فانی می‌شویم و آن وقت دیگر مسأله معاد و اینها مطرح نیست...

تا اینکه آن هفته گذشته ما بحث نهج‌البلاغه که داریم کلام به اینجا رسید راجع به همین چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق و اینها، یک صحبت‌هایی من کردم و گفتم واقع مطلب این است که راه اینها راه درستی نیست و راه اشتباهی است... تا اینکه دیدیم که حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی آن عقیده‌ای را که نسبت به این گروه‌ها داشتند اظهار کردند و درست هم هست^۱ و من نصیحت به برادران و خواهرانی که گول این گروه‌ها را خوردند و خیال می‌کنند راه حقی است توجه بکنند که نه راه، راه صحیحی نیست. مکتب باطلی است... و وقتی که من این کتاب‌ها را در زندان خواندم (گناه من این است که قبل از زندان نتوانستم بخوانم) در زندان که بی‌کار بودم، خواندم دیدم

۱. اشاره به سخنرانی امام علیه منافقین در تاریخ ۴ تیرماه ۱۳۵۹ که در آن آمده است: «... باید ببینید چه کاره‌اند این جمعیت‌هایی که افتاده‌اند توی این مملکت و دارند خرابکاری می‌کنند و مع‌الأسف بعضی اشخاصی هم که متوجه این مسائل نیستند یک وقت آدم می‌بیند که طرفداری از اینها کردند... اینها گول می‌زنند، همه را گول می‌زنند، اینها می‌خواستند من را گول بزنند، من نجف بودم. اینها آمده بودند که من را گول بزنند. بیست و چند روز... بعضی از این آقایانی که ادعای اسلام می‌کنند آمدند در نجف... من گوش کردم به حرف‌های اینها که ببینم اینها چه می‌گویند، تمام حرف‌هایشان هم از قرآن بود و از نهج‌البلاغه... من یاد یک قضیه‌ای افتادم که در همدان اتفاق افتاده بود. ظاهراً زمان مرحوم آسید عبدالمجید همدانی، یک یهودی آمده بود مسلمان شده بود خدمت ایشان، ایشان دیده بود که... این یهودی خیلی مسلمان است! و این‌قدر اظهار اسلام می‌کند که ایشان در تردید واقع شده بود که شاید قضیه‌ای باشد. یک وقت خواسته بودش گفته بود... سر این را به من بگو که چرا تو مسلمان‌تر از من شدی؟! مردک فهمیده بود که این [عالم] آن چیزی را که می‌خواهد بازی کند، فهمیده است. فرار کرده بود. اینکه آمد بیست و چند روز آنجا و تماش از نهج‌البلاغه و تماش از قرآن صحبت می‌کرد. من در ذهنم آمد که این آقا هم همان است! ... این آمده بود که من را بازی بدهد، من همراهی کنم با آنها. من راجع به اینها هیچ حرف نزدیم... اینها با خود قرآن با خود نهج‌البلاغه می‌خوانند... قرآن و نهج‌البلاغه را از بین ببرند، همان قضیه زمان حضرت امیر و قرآن سر نیزه کردن که این قرآن حکم باشد... اسلام همیشه گرفتار یک همچو مردمی بوده است که به اسم «اسلام» می‌خواستند اسلام را بکوبند...» (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۴۶۵، ۴۶۶)

افکار، افکار التقاطی و انحرافی است... به هر حال اینها روششان، حتی استدلال آنها به قرآن و نهج البلاغه صحیح نیست... طوطی وار یک چیزی می‌گویند، بنابراین این راه، راه خطرناکی است و درست نیست و می‌دانیم که تمام مذهب‌های باطلی که پیدا شده آنها هم به همین قرآن تمسک می‌کنند...^۱

آنچه آورده شد متن مصاحبه آقای منتظری با رسانه‌های گروهی نظام جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۹ می‌باشد که به شکل مستقیم با او صورت گرفته است. او در این مصاحبه دیدگاه‌ها، دریافت‌ها و برداشتهای خود را درباره منافقان آشکارا و به تعبیر خودش «بی‌رودربایستی» بازگو کرده و روی لغزش‌ها و انحراف‌های فکری و اعتقادی سازمان انگشت گذاشته است که ما در این فرگرد عمده آن کجروی‌ها و بیراهه‌پویی‌های آنان را که آقای منتظری بازگو کرده است، به صورت فهرست می‌آوریم:

۱. کتاب‌های آنان زیربنایش کمونیستی محض است.
۲. همان مسائل مارکسیست‌ها را طرح و قبول کرده و پذیرفته‌اند، منتها لفظ خدا را در بالایش گذاشته‌اند.
۳. آنها کمونیست زده‌اند.
۴. اساس تعلیماتشان، تعلیمات غلطی است.
۵. مرام و مکتب آنان پلی است که جوانان از این مسیر به طرف مارکسیست بروند.
۶. همان اخلاق مارکسیست‌ها را دارند که به اصطلاح می‌گویند هدف وسیله را توجیه می‌کند.
۷. آنها حاضرند تنها برای اینکه شما با روش و فکر آنها مخالفید، انواع تهمت‌ها را به شما بزنند.

۸. اینها یک فلسفه طوطی‌واری درست کرده‌اند از افکار التقاطی، یعنی افکار انحرافی را از مارکسیست‌ها گرفته و افکاری هم از اسلام روی آن گذاشته‌اند.

۹. راه آنها راهی است که جوان‌های مردم را به کمونیسم می‌کشاند.
 ۱۰. مکتب آنها، مکتب ناصحیحی است.
 ۱۱. کتاب‌های آنها، کتاب‌های ناصحیحی است.
 ۱۲. *اقتصاد به زبان ساده*، همان کتاب کاپیتال مارکس است که مختصرش کرده‌اند.
 ۱۳. اینها روح مجرد را منکرند و تجرد روح را مسخره هم می‌کنند و در واقع منکر معاندند.
 ۱۴. راه آنها، راه ناصحیح و مکتب آنها، مکتب باطلی است.
 ۱۵. افکار آنها، افکار التقاطی و انحرافی است.
 ۱۶. روششان و حتی استدلالشان به قرآن و نهج‌البلاغه صحیح نیست.
 ۱۷. راه آنها، راه خطرناکی است.
 ۱۸. عقیده و نظریه امام درباره سازمان درست و مطابق با واقع است.
- این بود نظریات آقای منتظری درباره سازمان منافقان که در پی مطالعه کتاب‌ها و نوشته‌های آنان و ممارست و معاشرت درازمدت با آنان در زندان به آن رسیده بود.

◆ گواهی زنده بر رخنه منافقان در بیت آقای منتظری

اکنون باید دید چه شده است که نامبرده در کتاب *خاطرات* که چند صفحه پیش آمد با صد و هشتاد درجه چرخش، دیدگاه‌های دیگری درباره منافقان به نمایش گذاشته و مدعی شده است که «سازمان مجاهدین در ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل یافت!» و نیز در میان کتاب‌هایی که بنیانگذاران سازمان نوشته و انتشار داده‌اند، از کنار کتاب‌های *تکامل* و *امام حسین رام* و آرام گذشته و اظهار نظری نکرده است. از دیگر کتاب‌های سازمان نیز نامی به میان نیاورده و تنها «جزوه شناخت» را مطرح و اذعان نموده که «افکار کمونیستی در آن زیاد بود» و با وجود این اظهار کرده است که «از جزوه شناخت آنها خوشم نیامد!!» از این تعبیر می‌توان دریافت که نظر مخالف او با «جزوه شناخت» بر مبنای عقیده نیست، بلکه بر پایه

اختلاف سلیقه می‌باشد، مانند اینکه من از رنگ لباسی که شما بر تن می‌کنید «خوشم» نمی‌آید و شما آن غذایی را که من میل دارم خوش ندارید.

آیا نامبرده محتوای کتاب‌ها و نوشته‌های سازمان را از یاد برده و اینکه «مرام و مکتب آنها پلی است که جوان‌ها از این مسیر به طرف مارکسیست بروند» و «راه آنها راهی است که جوان‌ها را به کمونیسم می‌کشاند» و «مکتب آنها، مکتب باطلی است» و... و... را که چکیده آن نظریات در ۱۸ بند در بالا آمد، به علت کهنوت و پیری فراموش کرده است؟! یا

سازمان مجاهدین از دید آقای منتظری از آغاز انحرافی نداشت. بنیانگذاران آن به مبانی اسلامی «وارد» بودند و آنگاه که تشکیلات به دست افراد «ناوارد» افتاد به انحراف کشیده شد!

اینکه در استنباطات خود به فتاوی جدیدی دست یافته و به این نتیجه رسیده است که میان مبانی اسلامی و مکاتب مارکسیستی، سوسیالیستی و ماتریالیستی، همخوانی‌هایی وجود دارد؟! و انکار روح مجرد و در واقع معاد با اصول اسلامی مغایرتی ندارد؟! و «اقتصاد اسلام، همان اقتصاد کاپیتال مارکس است»؟! یا آنچه در خاطرات منسوب به نامبرده آمده است، در واقع نظر و سخن او نیست بلکه منافقان نفوذی در بیت، آن را از زبان او ساخته و سرهم‌بندی کرده‌اند؟!

با نگاهی ریزبینانه به محتوای آنچه در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری درباره سازمان منافقان آمده است این واقعیت به درستی روشن می‌شود که این مطالب عین بافته‌ها و نظریه‌پردازی‌های سازمان در نشریه‌ها و کتاب‌های آنان است که از زبان نامبرده و زیر عنوان خاطرات نامبرده تکرار شده است. برای روشن شدن این واقعیت بایسته است نکاتی یادآوری شود:

۱. کسانی که از ماهیت و زیربنای فکری سازمان آگاهی دارند - جز اعضا و سمپات‌های سازمان - هیچ‌گاه چنین ادعای ناروایی را به قلم و زبان نمی‌آورند که «... سازمان مجاهدین در

ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل یافت» و آنگاه که «کار به دست افراد فرصت‌طلب و ناوارد افتاد به انحراف کشیده شد...»!!

این عوامل و علاقه‌مندان به سازمان و اعضای اولیه آن هستند که به رغم اسناد و کتاب‌های موجود مانند شناخت، تکامل، راه انبیا، راه بشر، اقتصاد به زبان ساده و... که تمامی آن از سران اولیه سازمان به یادگار مانده است، تلاش می‌کنند بنیانگذاران سازمان را مسلمانان باورمند، وارد و بی‌کاستی و نادرستی بنمایانند و انحراف در سازمان را به گردن دست دومی‌ها که «افراد ناوارد» بودند بیندازند. کسانی که چند صباحی با اعضای اولیه و بنیانگذاران سازمان گفتگویی داشتند و یا آثار و نوشته‌های آنان را مطالعه و بررسی کردند، این واقعیت را به درستی دریافتند که «آب از سرچشمه گل آلود است.»
 آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود آورده است:

... من با بنیانگذاران مجاهدین خلق، مثل حنیف‌نژاد و... از نزدیک آشنا نبودم، درادور شناختی اجمالی داشتم. بعدها با بعضی از اعضای اینها گفتگویی میان من و آنها پیش آمد. برداشت من در مجموع این است که آنها مسلمان بودند، مارکسیسم را هم قبول داشتند. التقاطی بودند و چون اطلاعات عمیقی از اسلام نداشتند، تضادی بین اسلام و مارکسیسم نمی‌دیدند... خدا را روح حاکم بر نظام جهان می‌دانستند، در مورد آخرت، ثواب و عقاب، بهشت و دوزخ و... هم حاضر نبودند بحث کنند... با طرح بحث‌های مربوط به ماروای طبیعت مخالف بودند. در تاریخ هم تحلیل آنها درست یک تحلیل مارکسیستی بود و با ماتریالیسم تاریخی تقریباً هیچ تفاوتی نداشت. در تبیین تکامل هم روی همان اصولی تکیه می‌کردند که در ماتریالیسم دیالکتیک روی آن تکیه می‌شود. با تلاشی در جهت چسبانیدن خدا به آن اصول چهارگانه معروف، احساس می‌شد که در همه موارد مارکسیسم اصل است و باید به یک نحوی اسلام را با آن منطبق کرد...^۱

در خاطرات آقای گرامی آمده است:

... سازمان مجاهدین بحث‌های اساسی مثل توحید و اعتقاد به نبوت را هیچ وقت مطرح نمی‌کرد. آنها درباره مسائل روبنایی و مسائل اقتصادی کار کرده بودند، آنها ارزش اضافی در اقتصاد را قبول نداشتند. مثلاً تجارت و مضاربه و امثال آن را نمی‌پذیرفتند. آنها درباره تفسیر قرآن و مسائل اجتماعی و انتقادی بحث می‌کردند. شناخت آنها هم بر اساس شناخت دیالکتیکی بود...^۱

فقیه فقید آیت‌الله ربانی شیرازی نیز نظر خود را درباره سازمان چنین بیان کرده است:

... آقایان مجاهدین در کتاب شناخت، پیرو ایدئولوژی فدائیان [خلق] هستند یعنی همان شناختی را که آنها دارند، شناخت دیالکتیک، اینها هم گرفته‌اند و به نام شناخت اسلامی معرفی کرده‌اند... و بعد در کنارش آیات و روایاتی هم گذاشته‌اند... آیاتی از قرآن و روایاتی از نهج البلاغه را می‌آوردند و به سمپات‌های خودشان چنین آگاهی می‌دادند که قرآن و نهج البلاغه هم طرفدار دیالکتیک است و به خاطر همین التقاطی که رفتارشان شدند، عده‌ای از افرادشان به سوی کمونیسم رفتند، برای اینکه بعد از آنکه دیدند نظریات آنها این است که دیالکتیک علم است و آیات و روایاتی که می‌آورند نمی‌تواند دلیل خوبی برای آن باشد، پس می‌گفتند که قرآن علم را قبول ندارد و دیالکتیک علم مبارزه است و در قرآن نمی‌توان برایش تبیینی پیدا کرد و روی همین اصل بود که در حدود ۴۰ یا ۵۰ نفرشان در زندان از اسلام بریدند و مارکسیست شدند. یکی از عللش این بود که شناختی که به اینها داده بودند، شناخت دیالکتیکی بود... ما در زندان که بودیم به خوبی لمس می‌کردیم که آنها مارکسیسم را لباس اسلام پوشانیده و به خورد جوانان می‌دادند. لذا در زندان وقتی می‌دیدیم که فدائیان [خلق] یا گروه‌های دیگر می‌گویند اسلام مرده بود و مجاهدین آمدند روح مارکسیسم را در آن دمیدند و اسلام زنده شد، اینها سکوت کرده نمی‌گفتند که این مطلب دروغی است و اسلام خودش یک مکتب است. اینها اسلام را به این معنایی که ما قبول داریم نمی‌پذیرفتند و آن را به همان عنوان که مارکسیست می‌گوید که مذهب روبناست قبول کرده بودند که زیربنای

آن مارکسیسم است و تازه اسلامی هم که اینها می‌گفتند در موقع تبیین، به کار بعضی از دوره‌های تاریخی می‌خورد، نه به کار تمام دوره‌های اسلامی...^۱

مهندس لطف‌الله میثمی در خاطرات خود آورده است:

... درباره اصول دیالکتیک از حنیف نژاد پرسیدم: فرق ما با مارکسیست‌ها چیست؟ آنها اصول دیالکتیک را قبول دارند، ما هم قبول داریم؟ گفت: بابا اصل حرکت اصلا از ما مذهبی‌ها بوده است. «هراکلیت» هم در یونان این اصل حرکت را مطرح کرد و اصلا کاری به «مارکس» ندارد. این دیالکتیک مال ماست. حرکت جوهری را ملاصدرا مطرح کرده است. مارکس چه حقی دارد که این را تصاحب کند. با ناراحتی ادامه داد: اینها همه‌اش مال مذهبی‌هاست. «هگل» خودش آدمی خداپرست و مذهبی بود و دیالکتیک را قبول داشت و قبل از مارکس، دیالکتیک مطرح بوده است...^۲

باید دانست کسانی که «سازمان مجاهدین خلق» و بنیانگذاران آن را از پیروان اسلام و مکتب تشیع می‌خوانند، یا اسلام را به کلی نشناخته و از الفبای مسائل اسلامی بی‌خبرند، یا از ماهیت سازمان و کارگردانان آن شناخت درستی ندارند و یا از وابستگی به باند نفاق هستند و روی خصلت دورویی، نیرنگ‌بازی و پشت هم‌اندازی و مناسبات جناحی و گروهی در تلاش‌اند بنیانگذاران سازمان را مسلمانانی اصیل و باورمند بنمایانند و بدین‌گونه سران و بنیانگذاران سازمان را آراسته و وارسته جلوه دهند.

۱. پیام انقلاب، ش ۱۰ - ۱۲.

۲. از نهضت آزادی تا مجاهدین خلق، خاطرات میثمی، ج ۱، بی‌تا، ص ۳۴۰.

اگر این روایت معتبر باشد نشان از این نکته دارد که حنیف‌نژاد نه تنها اسلام را نشناخته بود، بلکه حتی اصول دیالکتیک و تفاوت آن با حرکت جوهری را نیز به درستی در نمی‌یافته است. حرکت جوهری که ملاصدرا (علیه‌الرحمه) از آن سخن گفته است مصداقی از «از جمادی رُستَم و نامی شدم» و نیز به مصداق «هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید» می‌باشد که از جمادات و نباتات و انسان به نوعی شعور و حرکتی دارند و رو به تکامل هستند. این چه ارتباطی به حرکت دیالکتیکی و تز و آنتی‌تز و سنتی‌تز دارد و اصولا در اسلام چه نمونه‌ای از دیالکتیک می‌توان یافت؟!

۲. آنها هیچ‌گاه نمی‌گویند که انحراف در سازمان به علت کژاندیشی‌ها و بیراهه‌پویی‌های بنیانگذار سازمان بود، بلکه عامل اصلی شکست و انحراف سازمان را «بی‌توجهی» و عدم همراهی علما و روحانیان با سازمان وانمود می‌کنند و روی آن مانور می‌دهند. آنها در تحلیل‌ها و بررسی‌های خود ادعا می‌کنند که عالمان دینی و اندیشمندان روحانی به ما «توجهی» نکردند، با ما در بررسی مسائل اسلامی همراه نبودند، در مقابل رژیم سفاک شاه ما را تنها گذاشتند. از

با نگاهی ریزبینانه به محتوای آنچه در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری درباره سازمان منافقان آمده است این واقعیت به درستی روشن می‌شود که این مطالب عین یافته‌ها و نظریه‌پردازی‌های سازمان در نشریه‌ها و کتاب‌های آنان است که از زبان نامبرده و زیر عنوان خاطرات نامبرده تکرار شده است.

این رو، سازمان ما با شکست مواجه شد و از نظر ایدئولوژی نیز دچار دست‌اندازهایی شد و کار به دست «اپورتونیست‌ها»! و فرصت‌طلبان افتاد و آسیب سنگینی بر سازمان وارد آمد. آورده‌اند که در زندان یکی از سرکرده‌های سازمان منافقان همین موضوع دروغ را با آقای طالقانی در میان گذاشته و اظهار داشته بود: اگر روحانیان ما را یاری می‌دادند و تنها نمی‌گذاشتند، ما اکنون این وضع را نداشتیم!! آقای طالقانی به او پاسخ داده بودند که اگر علما و روحانیان با شما همراه نبودند، پس من چرا اکنون اینجا هستم؟ و او پاسخ داده بود: مگر ما چند تن طالقانی داریم؟!

اکنون می‌بینیم این دروغ را از زبان آقای منتظری چنین تکرار کرده‌اند:

... سازمان مجاهدین خلق در ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل یافت ولی نه آنان به سراغ اهل علم و متخصصین مسائل اسلامی رفتند و نه اهل علم به آنان توجه کردند و قهرا کار به دست افراد فرصت‌طلب و ناوارد افتاد و به انحراف کشیده شد...

در این فراز از خاطرات چند نکته باریک‌تر از مو نهفته است:

الف. چنان‌که آورده شد چنین وانمود کرده‌اند که سازمان در ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع پایه‌گذاری شد، نه «زیربنای کمونیستی» داشت! و نه «پلی بود که جوان‌ها از این مسیر به طرف مارکسیست بروند»!

ب. بنیانگذاران سازمان نیز مردمی مسلمان، باورمند و خدانشناس بودند، نه «راه آنها راهی بود که جوان‌ها را به کمونیسم بکشاند» و نه «همان اخلاق مارکسیست‌ها را دارند که هدف وسیله را توجیه می‌کند» و نه «راه آنها، راه خطرناکی است»!!

ج. «اهل علم به آنها توجه نکردند» و این تشنگان دریافت حقیقت را تنها و بی‌پناه گذاشتند و بدین‌گونه «قهرا» کار به دست افراد فرصت‌طلب و «ناوارد» افتاد و...!

این سه فرازی که در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری آمده است، عین ادعایی است که دنباله‌روها، سمپات‌ها و سرسپردگان به سازمان نفاق آن را به وفور گفته و نوشته و روی آن مانور داده و می‌دهند.

آقای منتظری نیز که پیوسته آلت دست این و آن بوده، می‌آورد یا از زبان او می‌آورند که بله «اهل علم به آنها توجه نکردند»!! بدون اینکه توضیح دهد که چگونه اهل علم به آنها توجه نکردند در صورتی که از شخص امام تا طلبه‌ای که به مقدمات علوم اسلامی سرگرم بود، با شیوه‌های گوناگون کاستی‌ها و نادرستی‌های آنان را به آنان گوشزد کردند. امام به رغم مسئولیت‌های سنگین رهبری و رسالت مرجعیت برخی از کتاب‌های سازمان که در اختیارش قرار گرفت مانند شناخت، امام حسین و... را با دقت مطالعه کردند و در حواشی آن با قلم خود، انحرافات و نادرستی‌ها را به آنان تذکر دادند. بزرگان دینی و شخصیت‌های روحانی مانند استاد مطهری و دیگر اسلام‌شناسان راستین جلسات متعدد و مستمری با سران سازمان داشتند و روی کج‌روی‌های آنان انگشت گذاشتند.

نگارنده به یاد دارد که در دیدار با تراب حق‌شناس در نجف اشرف برخی از نادرستی‌هایی را که در نوشته‌هایشان به ویژه در کتاب اقتصاد به زبان ساده به نظر می‌رسید به او تذکر داد. در پاسخ با چهره‌ای فریبنده اظهار داشت:

این تذکرات برای سازمان حیاتی است. این مطالب را به شکل دقیق بنویسید و در

اختیار ما بگذارید تا آن را به مسئولین سازمان بدهیم که از آن استفاده کنند!!

نگارنده نیز سخنان او را باور کرد و دیرزمانی وقت صرف کرد و کتاب *اقتصاد به زبان ساده* را با دقت مطالعه کرد و کاستی و نادرستی‌های آن را به صورت مبسوط و مفصل به نگارش کشید و در مواردی که مطلب پیچیده می‌نمود از عالم شهید حاج سید مصطفی خمینی مدد گرفت و از نظریات آن شهید در تنظیم نقد و خرده‌گیری بر کتاب *اقتصاد به زبان ساده* استفاده کرد و جزوهای در حدود سی صفحه که حاوی اشکالات، خرده‌گیری‌ها و نادرستی‌های کتاب یاد شده بود، در اختیار آقای حق‌شناس قرار داد. بی‌تردید بسیاری از عالمان دینی و اندیشمندان روحانی در داخل و خارج از کشور، انحرافات و اشکالات ریز و درشت نوشته‌های سازمان را مورد بررسی قرار دادند و به صورت مکتوب یا شفاهی و یا در نشست‌های پنهانی و با اعضا و سردمداران سازمان مطرح کردند.

بنابراین باید دید که مردان دانش و فضیلت و به تعبیر آقای منتظری «اهل علم» چه «بی‌توجهی» به سازمان کردند و اصولاً منظور او از «توجه» و «بی‌توجهی» چه می‌باشد؟ آیا منظور از «بی‌توجهی» این است که رهبریت سازمان را نپذیرفتند و اعلام نکردند که «سازمان بر اساس اسلام و مکتب تشیع تشکیل یافته است»!! یا نظرشان این است که کاستی‌ها و نادرستی‌ها و بیراهه‌پویی‌های سازمان را به آنان گوشزد نکردند؟! اگر شق دوم مورد نظر است، خود آقای منتظری دست کم در زندان شاهد و گواه بودند که علما و روحانیان در زندان برای بازداشتن سران و اعضای سازمان از بیراهه‌پویی چه تلاش‌هایی می‌کردند و چه خون جگرهایی می‌خوردند، لیکن آن کوردلان منافق نه تنها از بحث و مناظره با متفکران روحانی می‌گریختند، بلکه آن بزرگواران را بایکوت می‌کردند و پیروان خود را از نشست و برخاست با دانشمندان روحانی باز می‌داشتند و حتی آن دسته از اعضای سازمان را که رسماً مارکسیست بودند - طبق خصلت نفاق و ریاکاری - به خواندن نماز و انجام فرایض دینی وامی‌داشتند. از زبان آقای منتظری آمده است:

... بعضی دیگر پشت سر علیرضا زمریدیان نماز می‌خواندند. زمریدیان بعداً مرتد و مارکسیست شد. او از کسانی بود که سه سال بود مارکسیست شده بود و از رده‌های بالای سازمان به او دستور داده بودند که به صورت تاکتیکی نماز بخواند...^۱

آقای شجونی در خاطرات خویش آورده است:

... گاهی منافقین [در زندان] با هم نهج‌البلاغه را معنی می‌کردند و تفسیر قرآن هم داشتند. ما هم به عنوان اینکه طلبه هستیم و بیکار، می‌رفتیم می‌نشستیم تا به قول خودمان استفاده کنیم. اما آنها سکوت می‌کردند و با هم هیچ صحبت نمی‌کردند. می‌گفتیم آقا بفرمایید! می‌گفتند نه، ما دیگر خسته شده‌ایم! ولی به محض اینکه ما می‌رفتیم، با هم پیچ پیچ می‌کردند. اینها واقعا مردم را فریب دادند، ملت را فریب دادند، چه قدر سهم امام خوردند...^۲

آقای گرامی در خاطرات خود یادآور شده است:

... مجاهدین به هیچ وجه قبول نداشتند که یک روحانی به آنها خوراک فکری بدهد و کلا ضد روحانیت بودند... اکثراً آنها قیام ۱۵ خرداد را یک قیام کور می‌دانستند و محکوم می‌کردند و حرف‌هایی شبیه مارکسیست‌ها می‌گفتند. جزوه شناخت آنها دیدگاه فلسفی و الهی نداشت. جزوه اقتصاد آنها رنگ مارکسیستی داشت...^۳

اصولاً شعار سازمان این بود که می‌خواهد «زنگاری را که روحانیت بر چهره اسلام نشانیده است، بزدايد!!» با این وضع عالمان دینی چگونه می‌توانستند سران و اعضای سازمان را از کج‌روی و بیراهه‌پویی باز بدارند؟

البته دنباله‌روها و سمپات‌های سازمان که اینجا و آنجا مطرح می‌کنند که شکست و ناکامی سازمان به علت «بی‌توجهی» علما و روحانیان به بنیانگذاران و اعضای سازمان بوده است، دو

۱. خاطرات، ص ۳۹۲.

۲. خاطرات حجت‌الاسلام شجونی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۳.

۳. خاطرات حجت‌الاسلام محمدعلی گرامی، همان، ص ۳۶۸.

انگیزه را دنبال می‌کنند:

نخست مظلوم‌نمایی است که ریشه در خصلت منافقانه و ریاکارانه آنها دارد، دوم با این ترفند می‌خواهند تاکتیکی را که از نخستین روزهای اعلام موجودیت سازمان زمزمه می‌کردند استواری بخشند.

آنها در آن روزها در هر فرصتی این دروغ را مطرح می‌کردند که روحانیان برای حرکت‌های قهرآمیز، مسلحانه، جانبازی‌ها و جان‌فشانی‌ها کشش ندارند! و توان فکری آنها از حد چند سخنرانی و اعلامیه فراتر نمی‌رود و نمی‌توانند پا به پای جان بر کفان سنگر نشین حرکت کنند و مبارزه را تداوم بخشند. این نقشه را اکنون به این شیوه دنبال می‌کنند که بله «اهل علم به سازمان توجهی نکردند!» و چه بهتر که این دروغ را از زبان یک آخوندی مانند آقای منتظری مطرح کنند تا باور آن برای عوام‌الناس راحت‌تر باشد و به دنبال آن بتوانند این دروغ‌هایی را که اکنون در مقالات و خاطرات خود می‌بافند در تاریخ استواری بخشند که:

... روحانیان تا نزدیکی پیروزی انقلاب ۵۷ می‌ترسیدند از جایشان تکان بخورند...!

... تا حوالی پیروزی انقلاب، خواب بودند، از مبارزه کنار بودند...!

... اساسا در این انقلاب به هیچ وجه نقشی نداشتند...!

... تا سال ۵۷ از خواب غفلت بیدار نشده بودند...!

... در گوشه عافیت زندگی خود را می‌کردند...!

... و در سال‌های ۵۶ - ۵۷ انقلاب را از انقلابیون راستین دزدیدند...!

این است نقشه شیطانی و منافقانه سازمان و سمپات‌های آن که پیوسته می‌گویند و می‌نویسند: «اهل علم به سازمان توجهی نکرد!» غافل از اینکه اگر پشتیبانی همه‌جانبه عالمان دینی و مردان روحانی از سازمان نبود هیچ‌گاه سازمان نمی‌توانست در میان ملت ایران آن جایگاه و پایگاه ویژه را به دست آورد و به حیات سیاسی خود ادامه دهد. این مبارزان و مجاهدان راستین روحانی بودند که بودجه‌های کلانی از وجوهات شرعی را به سمت سازمان سرازیر کردند، بهترین و سلحشورترین جوانان متدین و دین‌باور را برای پیوستن به سازمان

اشتیاق بخشیدند. خانه‌های تیمی برای آنان فراهم کردند، تبلیغات گسترده‌ای در ستایش از افراد و اعضا - به ویژه بنیانگذاران سازمان - در سراسر کشور به راه انداختند و بدین‌گونه به آنان آبرو و اعتبار بخشیدند.

بی‌تردید اگر یاری و همکاری مجاهدان روحانی و عالمان اسلامی با سازمان نبود، این سازمان هیچ‌گاه نمی‌توانست حتی برای یک مدت کوتاه در برابر ضربات خردکننده ساواک پایداری کند و حرکت مسلحانه را ادامه دهد. چنان‌که در سال ۱۳۵۴ آنگاه که ماهیت الحادی سازمان برملا شد و علما و روحانیان از پشتیبانی سازمان دست برداشتند دیدیم چگونه در مدتی کوتاه سازمان از هم پاشید و متلاشی شد و

کسانی که «سازمان مجاهدین خلق» و بنیانگذاران آن را از پیروان اسلام و مکتب تشیع می‌خوانند، یا اسلام را به کلی نشناخته و از الفبای مسائل اسلامی بی‌خبرند، یا از ماهیت سازمان و کارگردانان آن شناخت درستی ندارند و یا از وابستگان به باند نفاق هستند.

فعالیت‌های قهرآمیز سازمان به نقطه صفر رسید و ناگزیر شد حرکت مسلحانه را به کلی متوقف کند و اعلام دارد که شرایط برای قیام مسلحانه در ایران هنوز آماده نشده است!! آقای منتظری که آگاهانه یا ناخودآگاه در راستای سیاست سازمان می‌آورد و یا از زبان او می‌آورد که «اهل علم به آنان توجه نکردند» خود اذعان دارد که تا چه پایه‌ای به سازمان و خانواده اعضای آن کمک و مدد می‌رسانیده است:

... در آن وقت ما اجمالا با اصل مبارزه مسلحانه تحت شرایط خاصی مخالف نبودیم... وقتی بعضی از آنها به عناوین مختلف دستگیر می‌شدند ما به خانواده‌های آنها کمک می‌کردیم و یکبار خانواده‌های آنها زمانی که می‌خواستند مرحوم حنیف‌نژاد و رفقای او را اعدام کنند، آمدند و در منزل مرحوم آقای شریعتمداری متحصن شدند. زن و بچه‌های ما هم رفتند قاطی آنها شدند و با آنها همدردی می‌کردند. حتی همسر من بازداشت شد و

به همراه خانواده آنها او را برده بودند شهربانی، بعد از او پرسیده بودند شوهرت چه کاره است؟ گفته بود کفش‌دوز است، او را آزاد کرده بودند... آقای لاهوتی یک مدتی عضو آنها شده بود...^۱

... من در آن زمان به خانواده بعضی از مجاهدین خلق هم کمک می‌کردم، در آن وقت هنوز راهشان جدا نشده بود و جزء مبارزین مسلمان به حساب می‌آمدند...^۲

آقای مهدوی کنی نیز در مورد پشتیبانی همه‌جانبه علما و روحانیان از سازمان در نطقی چنین آورده است:

... در رابطه با همین آقایان مجاهدین... ما از آنها گلایه داریم، چون ما برای این آقایان خیلی کتک خوردیم، بنده دو ماه به خاطر همین آقایان شکنجه دیدم، ولی احدی را لو ندادم... آن موقعی که مرا از [سقف] اتاق آویزان می‌کردند و اسدی ملعون که قبل از انقلاب ترورش کردند... با همان حسینی ملعون مرا می‌زدند، یکی محکم تو شکم می‌زد و حسینی می‌گفت: «آشیخ خرفت پیرمرد»!...

و بعد هم حسینی با شلاق می‌زد که حالا مقدار خونی را که از بدن من آنجا ریخت ندیدم چون چشم‌هایم بسته بود ولی وقتی مرا به اتاق بازجویی آوردند، پنج تا از کاشی‌ها تماما پر از خون شد و اجازه پانسمان هم نمی‌دادند و همین طور دوباره روی زخم‌ها می‌زدند و من فقط متوکل به خدا بودم... من این آیه را می‌خواندم: ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین. همین اسدی فحش می‌داد و می‌گفت «چی می‌گی آشیخ! ربنا ربنا»!... گاهی اوقات می‌گفتم یک کلمه بگویم، یک چیزی بگویم ولی با همین توسل به عالم غیب و خدای متعال دوباره می‌دیدم روحیه‌ای پیدا می‌کنم...

این لطف خدا بود و ما نه در راه آقایان بلکه در راه خدا بود که این شکنجه‌ها را دیدیم، تحمل کردیم. افرادی از آنها ما را لو دادند ولی ما کسی را لو ندادیم، کسان زیادی در رابطه با ما بودند... و من خدا را شکر می‌کنم در رابطه با من هیچ‌کس حتی احضار

۱. کتاب خاطرات، ص ۳۹۲.

۲. همان، ص ۳۴۳.

هم نشد... خب اگر آقایان انقلابی بودند، ما هم در انقلاب بودیم... و اگر در برداشتها اختلاف نظر هست، نباید مفهومش این باشد که من شما را به ارتجاع متهم بکنم و شما بنده را. و یا اینکه شما خودتان را یک انسان مترقی و انقلابی بدانید و بنده را عقب‌افتاده... دیروز هم که آقای رجوی به همین مسأله نوشته‌های روزنامه آزادگان اشکال داشت و شکایت کرد، گفتم: برادر! چهار ماه قبل پیش من آمدی نصیحتت کردم، در زندان هم گفتم... من در راه شما شکنجه دیدم، پول‌هایی که ما به شما می‌دادیم به خاطر چه بود؟ بالاخره ما در یک مسیر بودیم و همه آن ناراحتی‌ها را به خاطر خدا تحمل کردیم برای اینکه انقلاب پیش بیاید. شما کم لطفی کردید... چرا باید از اول انقلاب برخوردارهیتان این طوری باشد که این جدایی‌ها پیدا بشود...^۱

سخنان تاریخی حاج آقای مهدوی از این رو نقل شد تا دروغ منافقین که از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات آمده است که «اهل علم به سازمان بی‌توجهی کردند» به درستی آشکار شود و این واقعیت بیش از پیش روشن شود که مجاهدان روحانی در راه سازمان چه جان‌فشانی‌ها و فداکاری‌ها کردند و تا سر حد شهادت ایستادند و برخی از آنان حتی به شهادت رسیدند و با جان و مال و آبرو از سازمان پشتیبانی کردند تا روزی که ماهیت نفاق، ریاکاری و الحادی آنان بر ملا شد.

۳. گواه دیگر بر رخنه منافقان در بیت آقای منتظری، تحریف فتوای علمای زندانی از زبان

آقای منتظری است. در این مورد سؤال‌کننده زمینه تحریف را چنین هموار می‌سازد:

س: در طول سال‌های زندان - مخصوصاً دوره آخر - مباحث عقیدتی و مجادله‌های سیاسی در زندان پیش آمد. در این اواخر گویا یک اعلامیه‌ای از طرف بندیک زندان اوین که حضرت عالی در آنجا بودید در ارتباط با نجاست و پاکی و ضرورت پرهیز از مارکسیست‌ها صادر شد، همان‌گونه که مستحضر هستید این اعلامیه هم قبل از انقلاب در میان نیروهای سیاسی بازتاب زیادی داشت و هم بعد از پیروزی انقلاب خیلی مطرح

بود...

نامبرده در پاسخ اظهار کرده یا از زبان او آورده‌اند:

... البته اعلامیه نبود. این بیان یک فتوا یا به عبارت دیگر یک تصمیم بود. در زندان اوین صحبت بود که در زندان قصر زندگی مذهبی‌ها با مارکسیست‌ها با هم مخلوط است. البته این بیشتر نظر مجاهدین بود که با مارکسیست‌ها با هم باشند... کمونیست‌ها از نجاسات قطعی نیز اجتناب نمی‌کردند... ما هم هفت نفر بودیم که این تصمیم را گرفته بودیم و الا اعلامیه‌ای در کار نبود. ما فقط می‌گفتیم نباید با کمونیست‌ها هم‌کاسه و هم‌غذا شد. این در شرایطی بود که هر روز خبر می‌آمد تعدادی از سازمان مجاهدین مارکسیست شده‌اند ولی مجاهدین سر و صدا کردند و به عنوان ارتجاع و... روی آن تبلیغات می‌کردند و بالاخره این یک تصمیم خصوصی بود از طرف جمع ما برای رعایت پاکی و نجسی ولی مجاهدین آن را بهانه‌ای علیه ما تشخیص دادند و جوسازی کردند. وگرنه مطلب مهمی نبود...^۱

در این پرسش و پاسخ چند تحریف و پرده‌پوشی صورت گرفته است؛ نخست فتوای علما مبنی بر اینکه «اعضای سازمان اگر از ایدئولوژی انحرافی خود دست بردارند و ارتباط خود را با مارکسیست‌ها نگسلند باید با آنها مانند مارکسیست‌ها رفتار کرد» پنهان داشته شده است. باید دانست که فتوای تاریخی علمای زندانی اصولاً علیه منافقینی بود که به ظاهر دم از اسلام می‌زدند و با ماسک مسلمانی، جوانان ساده و بی‌خبر از توطئه‌های باند نفاق را به تشکیلات خود می‌کشانیدند و با تعلیمات انحرافی آنان را ناخودآگاه و ندانسته منحرف می‌کردند و گرایش به مارکسیسم را در آنان رشد می‌دادند. هدف علما این بود که راه علاجی برای این توطئه بیابند که باند نفاق را خلع سلاح کنند و حربه کثیف دورویی و ریاکاری آنان را بشکنند. از زبان آقای منتظری آورده‌اند که چون «کمونیست‌ها از نجاسات قطعی اجتناب نمی‌کردند ما می‌گفتیم نباید با کمونیست‌ها هم‌کاسه و هم‌غذا شد»!! آیا در آن روزها نخستین بار بود که

۱. کتاب *خاطرات*، ص ۳۸۷. تکیه روی فرازا از این نگارنده است.

مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها به زندان راه یافته بودند و آقایان علما برای نخستین بار با مارکسیست‌ها هم‌زندان و حتی هم‌سلول بودند؟! از سال ۱۳۴۱ که نهضت اسلامی آغاز شد مجاهدان روحانی و مردم مذهبی در زندان در کنار مارکسیست‌ها به سر می‌بردند و آنان که به اسلام و احکام قرآن پایبند و باورمند بودند می‌دانستند که باید یک سلسله نکات شرعی را رعایت کنند و از اختلاط و امتزاج با افراد کافر و ملحد خودداری ورزند.

آقای گرامی در خاطرات خود آورده است:

... من در این‌گونه کارها بسیار مراقب بودم. لباس‌هایم را با لباس کسی قاطی نمی‌کردم. دمپایی شخصی داشتم. موقعی که داخل بند را شسته تی کشیده بودند و زمین‌ها خیس بود، جوراب ضخیمی می‌پوشیدم که رطوبت به آن نفوذ نکند...^۱

دیگر مقامات روحانی و عناصر مذهبی نیز چه در روزگاری که مارکسیست‌ها در خواب و خوراک از مسلمان‌ها جدا بودند و چه در آن روزهایی که طبق نقشه منافقان، زندانیان مذهبی و مارکسیست با یکدیگر درآمیختند، این مسائل را رعایت می‌کردند و این‌گونه نبود که در سال ۱۳۵۴ یک‌باره علمای زندانی بر آن شونند که در ارتباط با نجاست و پاکی فتوا صادر کنند. انگیزه اصلی آنان از صدور این فتوا به زیر سؤال بردن منافقینی بود که با شعار دینی و ماسک اسلامی در کمین جوانان مسلمان نشستند تا آنان را به دام بیندازند و مارکسیست کنند. از این رو نوشته‌اند:

... پس از صدور این نقل فتوا بحثی درمی‌گیرد که با توجه به تعلیمات و استراتژی مجاهدین و روشن شدن کلک آنها که با پوشش‌های ظاهر فریب‌مطرح می‌گردیده اکنون تکلیف با آنها چیست؟ آیا باید این موضوع به آنها گفته شود یا نه؟ و در صورتی که آنها مارکسیست‌ها را نجس ندانند و شهید بدانند چه باید کرد؟ و بالاخره اگر از مارکسیست‌ها جدا نشدند وظیفه چیست؟ علما می‌گویند که ابتدا انحراف تعلیمات [آنان] و نظریات علما را به رؤسای آنها بگویید و در صورت تخلف باز به افراد مطمئنی که در

۱. خاطرات حجت‌الاسلام محمدعلی گرامی، همان، ص ۳۳۹.

زندان متزلزل نمی‌شوند شرح دهید و در صورت عدم جدایی آنها از مارکسیست‌ها و اصرار بر تعلیمات انحرافی و این استراتژی، شما با مجاهدین زندگی جمعی نکنید، ولی با آنها مبارزه هم نکنید تا مبدا دشمن بهره‌مند شود...^۱

در خاطرات آقای منتظری بحث دوری‌گزینی مسلمانان از اعضای سازمان (اگر از ایدئولوژی انحرافی خود دست برنداشتند) به هیچ وجه مطرح نشده و به طور کلی درز گرفته شده است. آن هم از جانب کسی که ادعا دارد که واقعیت‌ها را هیچ‌گاه نباید از مردم پنهان نگاه داشت! و حقایق را بایستی با ملت در میان گذاشت! لیکن آنگاه که پای منافقان به میان می‌آید و جریان تاریخی‌ای مطرح می‌شود که به زیان سازمان و دنباله‌روهای آن می‌باشد، مردم نامحرم می‌شوند! و او به خود رخصت می‌دهد که آن حادثه مهم را با سرهم‌بندی کردن مسأله پاک‌ی و نجسی کمونیست‌ها پنهان سازد و تاریخ را تحریف کند تا نسل امروز و نسل‌های آینده ندانند که پیشوایان اسلامی و مجاهدان روحانی اعضا و افراد سازمان را به سبب پیروی از اندیشه‌های التقاطی و باورهای انحرافی و روش‌های منافقانه و فریبکارانه شبه‌ناک دانسته و هر گونه نشست و برخاست و همکاری با آنان را منع کرده بودند.

مورد دیگری که در خاطرات نامبرده مورد پرده‌پوشی قرار گرفته و بازگو نشده است، نظریه

علمای زندانی درباره بنیانگذاران سازمان می‌باشد. عالمان مجاهدی که در زندان به سر می‌بردند، پیرامون بنیانگذاران سازمان نیز اظهار نظر کرده آنان را به زیر سؤال برده بودند و راه و روش و مرام و مسلک آنها را انحرافی و التقاطی شمرده بودند. در خاطرات آقای گرامی در این مورد آمده است:

آقای منتظری که آگاهانه یا ناخودآگاه در راستای سیاست سازمان می‌آورد و یا از زبان او می‌آورند که «اهل علم به آنان توجه نکردند» خود اذعان دارد که تا چه پایه‌ای به سازمان و خانواده اعضای آن کمک و مدد می‌رسانیده است.

۱. تحلیلی از سازمان مجاهدین خلق ایران، ص ۱۶۱.

... انعکاس تغییر موضع مجاهدین در بین زندانیان مسلمان، این بود که آنها در زندان قصر سفره‌شان را جدا کردند و با مجاهدین هم‌سفره نشدند. در زندان اوین هم مطلبی مبنی بر نجس بودن مارکسیست‌ها نوشتیم و گفتیم که ما با آنها رابطه‌ای نداریم و گذشتگان از مجاهدین «امرهم الی‌الله»^۱ ولی عده‌ای از آنها که اکنون هستند ملحق به مارکسیست‌ها بوده‌اند و همان حکم بر آنها جاری است...^۲

منافقان در کتاب خود درباره محتوای این فتوا آورده‌اند که در آن آمده بود:

تعلیمات مجاهدین از ابتدا منحرف بوده است.^۳

بنا بر گزارش ساواک آقای منتظری در زندان هر گونه همکاری با سازمان، حتی با مجاهدین مذهبی سال ۵۰ (بنیانگذاران سازمان) را نیز تحریم کرده است. متن گزارش چنین است:

اظهارات محمد کجویی محکوم به حبس ابد در بازداشتگاه اوین:

نامبرده بالا در تاریخ ۲۵۳۵/۹/۱۲ ضمن یک مذاکره خصوصی به یکی از زندانیان اظهار داشته است:

آقای طالقانی فتواییه‌ای صادر کرد که به تأیید هفت نفر از علما رسیده و توصیه نمود تا کلیه زندانیان آن را حفظ نمایند و به دیگران بگویند... کجویی بیان داشته است پس از صدور این فتوا، او با حسینعلی منتظری تماس گرفته و پرسیده است اگر خودش (کجویی) آزاد شود، در بیرون می‌تواند با گروهی مانند مجاهدین مذهبی سال ۵۰ با ایدئولوژی اسلامی فعالیت کند؟ که منتظری پاسخ داده است داخل شدن در این

۱. بنا بر روایت استاد مطهری در نجف نظر علمای زندانی درباره بنیانگذاران سازمان این بوده است: «وامرهم مریب».
۲. خاطرات حجت‌الاسلام محمدعلی گرامی، همان، ص ۳۶۶. تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.
۳. فرازی از تاریخ سازمان مجاهدین خلق ایران، نوشته اعضای سازمان، ص ۳۹.

گروه‌ها حرام است.



در خور توجه اینکه آقای منتظری در پی تحریف تاریخ و پنهان داشتن یک واقعه تاریخی در

مورد رویارویی با منافقین به ظاهر مسلمان اظهار می‌دارد، یا از زبان او اظهار می‌دارند:

... بالاخره یک تصمیم خصوصی بود از طرف جمع ما برای رعایت پاکي و نجسی،

ولی مجاهدین آن را بهانه‌ای علیه ما تشخیص دادند و جوسازی کردند و گرنه مطلب

مهمی نبود...!!

آقای منتظری با این تحریف‌گری‌ها در واقع از موضع‌گیری انقلابی علیه سازمان در زندان عذر تقصیر خواسته و کوشیده است با پیش کشیدن مسأله «پاکی نجسی» از شرمندگی خویش در نزد منافقان حاکم در بیت خویش بکاهد. او در مورد فتوای تاریخی علمای زندانی سه دروغ بزرگ بافته و به نمایش گذاشته است:

الف. مقابله علمای زندانی با سازمان منافقان را تصمیم علیه مارکسیست‌ها وانمود کرده است.

ب. شرط علمای زندانی در مورد سازمان را که دست کشیدن از اندیشه‌های التقاطی، ایدئولوژی التقاطی و کنار گذاشتن نفاق و ریاکاری بوده، به عدم معاشرت با مارکسیست‌ها و هم‌کاسه نشدن با آنان وانمود کرده است.

ج. نظریه علما در مورد بنیانگذاران سازمان را نیز به طور کلی پنهان داشته و کوشیده مردم را در تاریکی نگاه دارد و ادعا کرده است که اصولاً آن فتوا «برای رعایت پاکی و نجسی بود و مطلب مهمی نبود»!!

آیا گواهی روشن‌تر از این در مورد رخنه منافقان در بیت نامبرده و حاکمیت آنان بر عقاید و افکار او می‌توان انتظار داشت؟ آیا او با این تحریف‌گری‌ها و دروغ‌پردازی‌ها هنوز هم می‌تواند ادعا کند که با مردم یکرنگ است و مردم را محرم راز می‌داند؟! آیا هنوز هم ادعا دارد که «معتقد است همه مسائل را بایستی با مردم در میان گذاشت تا مردم خود قضاوت کنند»؟! البته شاید آن مسائل و مطالبی را که در راستای منافع شیطان بزرگ، صهیونیسم بین‌المللی و عوامل و ایادی آنها باشد، منافقان حاکم در بیت به او القا کنند که باید مطرح شود و بدین‌گونه آب به آسیاب دشمن بریزند.

خاطره‌نویسی آقای منتظری در راستای سیاست سازمان به آنچه در بالا آمد محدود نمی‌شود، بلکه می‌توان گفت از آغاز تا پایان کتاب *خاطرات*، نمونه‌های زیاد و فراوانی می‌توان دید که کاملاً با سیاست‌ها و تاکتیک‌های سازمان همخوانی دارد و ما مورد دیگری از آن را در پی می‌آوریم:

پیش از پرداختن به خاطره نامبرده بایسته است به این نکته اشاره کنم که به دنبال فتوای تاریخی علمای زندانی علیه منافقان، سازمان بر آن شد که برای خنثی کردن بازتاب این فتوا در میان ملت ایران به نقشه و نیرنگ تازه‌ای دست بزند و آن کسانی را که

از آغاز تا پایان کتاب *خاطرات*، نمونه‌های زیاد و فراوانی می‌توان دید که کاملاً با سیاست‌ها و تاکتیک‌های سازمان همخوانی دارد.

به چنین فتوایی مبادرت ورزیده‌اند به زیر سؤال ببرد. از این رو، در نخستین گام کوشیدند در میان مردم شایع کنند که آقای طالقانی و آقای منتظری با این فتوا مخالف بوده‌اند و این فتوا مورد تأیید آن دو نفر نبوده است. چون می‌دانستند که اتهام به آنان در میان مردم به آسانی پذیرفتنی نیست. آنگاه اعلام کردند کسانی که این فتوا را دادند با رژیم شاه ساخته‌اند و بر آن‌اند که به جای مبارزه با شاه با مارکسیست‌ها و «مجاهدین خلق» به مبارزه برخیزند!!

نگارنده تراب حق‌شناس را در سال ۱۳۵۵ در بیروت ملاقات کرد، او اظهار داشت بسیاری از روحانیان از جمله ربانی شیرازی، هاشمی رفسنجانی و نیز شماری از افراد مذهبی از زندان آزاد شده‌اند و با رژیم شاه ساخت و پاخت کرده‌اند که نهضت را علیه مارکسیست‌ها و «مجاهدین» منحرف سازند!!

این دروغ را در حد گسترده‌ای در ایران و خارج رواج دادند و روی آن تبلیغات گسترده‌ای به راه انداختند و حتی در کتاب‌هایشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی نوشتند. اکنون این دروغ را از زبان آقای منتظری نیز مطرح کرده‌اند. نخست کارگردانان تدوین کتاب *خاطرات* با تیتیر مرموز «اصلی شدن مبارزه با مارکسیسم برای بعضی افراد!» این‌گونه طرح سؤال می‌کنند:

س: در آن زمان در بندها و زندان‌های مختلف برای بعضی این شبهه پیش آمده بود که الان خطر اصلی کمونیست‌ها هستند و باید با رژیم و ساواک به نوعی سازش کرد تا امکان آزادی از زندان برای مبارزه با مرتدین و کمونیست‌ها به دست آید. در بند شما

این نظریه تا چه حد رواج داشت؟!

آقای منتظری در پاسخ می‌آورد یا از زبان او می‌آورند:

در آنجا هم این زمزمه سازش بود، بعضی داشتند به این معنا تمایل پیدا می‌کردند که ما برای دین و مذهب داریم با این رژیم مبارزه می‌کنیم و الان کمونیست‌ها خطرشان زیادتر است باید با اینها مبارزه کرد. این، کم‌کم در مغز بعضی افراد جا می‌گرفت...

آنگاه به منظور تسویه حساب‌های شخصی بی‌درنگ می‌افزاید:

در همین ارتباط بود که آقای کروبوی و آقای عسکراولادی و آقای انواری و بعضی افراد دیگر حاضر شدند با انجام مقدماتی آزاد شوند. ما با این نظریه مخالف بودیم اما آنها نظرشان این بود که بالاخره باید از بند نجات پیدا کنند، بعد بروند بیرون آزادانه مبارزه کنند. در واقع این یک عکس‌العمل در برابر اقتضای مجاهدین بود. تغییر ایدئولوژی آنها بعضی‌ها را از مبارزه دلسرد کرده بود، در واقع یک راه توجیهی باز شده بود. اما یک عده‌ای با این نظریه مخالف بودند... اما این آقایان و حتی بعضی از اعضای حزب توده و کمونیست‌ها حاضر شدند یک چیزی بنویسند و آزاد شوند...^۱

در این فراز، از زبان آقای منتظری چند اتهام به شماری از زندانیان سیاسی - مذهبی وارد شده است:

نخست اینکه آنان خطر اصلی را کمونیست‌ها می‌پنداشتند و به این باور رسیده بودند که خطر کمونیست‌ها از رژیم شاه زیادتر است! دوم اینکه طبق همین باور، با آن رژیم به نحوی کنار آمدند تا از زندان آزاد شوند! سوم اینکه به علت «اقتضای مجاهدین» نه «مجاهدین خلق» که با پافشاری روی ایدئولوژی التقاطی جوانان مردم را گمراه می‌ساختند و از طرف علمای زندانی حکم ویژه‌ای بر آنان بار شده بود، بلکه اقتضای مجاهدینی که از نفاق و ریاکاری دست کشیده و تغییر ایدئولوژی داده بودند، این دسته از روحانیان و افراد مسلمان را «از مبارزه دلسرد کرده بود»!! و در واقع «یک راه توجیهی باز شده بود» تا سنگر را خالی کنند و از مبارزه دست بردارند!!

اکنون بایسته است که چند پرسش از آقای منتظری صورت گیرد:

۱. اگر این دسته از روحانیان و افراد مسلمان که از زبان او نام آنها در خاطرات آمده است مبارزه با مارکسیست‌ها را اصل می‌دانستند و به این باور رسیده بودند که «خطر کمونیست‌ها از رژیم شاه زیادتر است باید با اینها مبارزه کرد»! چگونه پس از آزادی حتی یک سطر اعلامیه علیه کمونیست‌ها صادر نکردند و مبارزه با آنان را دنبال نکردند. چگونه است ما در آن روز تنها از زبان سازمان و هواداران آن این اتهام را درباره کسانی که از زندان آزاد شده بودند می‌شنیدیم و امروز از زبان آقای منتظری در کتاب *خاطرات*، آن را می‌خوانیم؟!

۲. اگر «به علت افتضاح مجاهدینی که تغییر ایدئولوژی دادند» و از نفاق دست کشیدند این دسته از زندانیان سیاسی - مذهبی که آزاد شدند، از مبارزه بریده و دلسرد شده بودند، چگونه پس از آزادی در سنگر مبارزه ایستادند و مبارزه را تداوم بخشیدند، هیچ کدام از این زندانیانی که نام آنان در خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است، پس از آزادی از زندان، نه تنها از مبارزه دست نکشیدند، بلکه با شدت بیشتری راه امام را پی گرفتند و مبارزه را ادامه دادند؟

۳. از زبان آقای منتظری آمده است: «... این آقایان و حتی بعضی از اعضای حزب توده و کمونیست‌ها حاضر شدند یک چیزی بنویسند و آزاد شوند...»
 شگفتا! «بعضی از اعضای حزب توده و کمونیست‌ها» نیز به این باور رسیده بودند که «مبارزه با مارکسیست‌ها اصل است»! و «خطر اصلی کمونیست‌ها هستند»!

به رغم اینکه در خاطرات منسوب به آقای منتظری پرسش و پاسخ درباره جریان آزاد شدن شماری از زندانیان سیاسی به گونه‌ای تنظیم شده است که ادعای منافقین در آن روز علیه چهره‌های روحانی و اسلامی را استواری بخشد و چنین بنمایاند که آنان «با رژیم و ساواک به نوعی سازش کرده بودند»، تا از مبارزه با شاه دست بردارند و علیه مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها بسیج شوند، واقعیت را ناخودآگاه بازگو کرده‌اند، آنجا که آقای منتظری آورده است یا از زبان او آورده‌اند:

... آنها نظرشان این بود که بالاخره باید از بند نجات پیدا کنند، بعد بروند بیرون

آزادانه مبارزه کنند.

و به دنبال آن در پاسخ دیگری افزوده است:

... مسأله این است که افرادی امثال آقای انواری و آقای عسکراولادی عمرشان را در زندان گذرانده بودند و واقعا خسته شده بودند و فکر می‌کردند و تشخیص داده بودند به شکلی بروند بیرون بلکه کاری انجام دهند و بهتر بتوانند خدمت کنند و بالاخره نیت آقایان خیر بود و شرایط هم شرایط سختی بود...^۱

سؤال‌کننده برای به زیر سؤال بردن چهره‌های روحانی و مذهبی این اتهام را پی می‌گیرد که: این کار [مبارزه با مارکسیست‌ها را اصل دانستن] تأثیر بدی در روحیه بچه‌های مذهبی سایر زندان‌ها [بخوانید منافقین زندانی] و حتی بیرون از زندان داشت. در پاسخ بار دیگر آقای منتظری تأکید می‌کند:

... البته از کمونیست‌ها هم بودند، فقط از میان مذهبی‌ها نبودند...^۲

بجاست به صدر و ذیل این پرسش و پاسخی که زیر عنوان «اصلی شدن مبارزه با مارکسیسم برای بعضی افراد» آمده است، یکبار دیگر نگاهی بیندازید تا غرض‌ورزی‌ها و ضد و نقیض‌گویی‌ها به درستی روشن شود. در این پرسش و پاسخ، نخست کوشش به عمل می‌آید که شماری از افراد با نام و نشان مورد اتهام قرار بگیرند که با رژیم شاه ساخت و پاخت کرده بودند و بر آن بودند که علیه کمونیست‌ها به مبارزه برخیزند و پس از صفحه‌ای گرد و خاک کردن و نسبت‌های ناروا دادن، جریان را به این‌گونه پایان می‌بخشند که «تشخیص داده بودند به شکلی بروند بیرون بلکه کاری انجام دهند و بهتر بتوانند خدمت کنند و بالاخره نیت آقایان خیر بود... البته کمونیست‌ها هم [در این سیاست با آنان همراه] بودند»!!

واقعیت این است که در آن روز و روزگار بسیاری از زندانیان سیاسی (خواه مذهبی و غیرمذهبی) به این باور رسیده بودند که با لجبازی در زندان ماندن به نفع نهضت و مبارزه

۱. همان، ص ۳۹۴.

۲. همان.

نیست، اگر با یک تعهد بتوان از بند رهید و در بیرون زندان مبارزه را تداوم بخشید، کاری خردمندانه است.

از این رو، شماری از زندانیان سیاسی که برخی از آنان از مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها بودند - طبق این سیاست - به ظاهر تعهد سپردند که دیگر گرد مبارزه نگردند و فعالیتی علیه رژیم نداشته باشند و بدین‌گونه آزاد شدند. البته رژیم شاه کوشید مانند همیشه از این فرصت بهره‌برداری کند. نمایشی درست کرد، عکس و فیلم گرفت و چنین وانمود کرد که شماری از زندانیان نسبت به شاه اعلام وفاداری کردند که نگارنده اکنون در مقام بررسی این جریان و

اعلام نظر پیرامون درستی یا نادرستی آن نمی‌باشد، لیکن آنچه در این میان از سوی سازمان و هواداران‌شان در آن روز ساخته و پرداخته شد، این بود که شماری از زندانیان «خطر اصلی را کمونیست‌ها» دانسته و با رژیم ساخته و آزاد شده‌اند که دروغی بیش نبود و به همین سبب دیدیم که از بندرستگان هیچ‌گاه مبارزه با رژیم شاهنشاهی را کنار نگذاشتند و بر ضد مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها نیز اقدامی نکردند، لیکن منافقان

از شگردهای تحریف‌گران تاریخ و دشمنان ملت‌ها این است که نخست دروغی می‌سازند و آنگاه آن را در کتاب‌های مختلف، در نوشته‌های متعدد و از زبان این و آن تا آنجا تکرار می‌کنند که به اصطلاح به حد «تواتر» برسد و جای تردید و خدشه در آن نباشد.

برای اینکه این دروغ را در تاریخ جا بیندازند و نسل امروز و نسل‌های آینده را نسبت به مجاهدان روحانی و مبارزان مذهبی بدبین کنند می‌کوشند آن را از زبان این و آن مطرح کنند.

از شگردهای تحریف‌گران تاریخ و دشمنان ملت‌ها این است که نخست دروغی می‌سازند و آنگاه آن را در کتاب‌های مختلف، در نوشته‌های متعدد و از زبان این و آن تا آنجا تکرار می‌کنند که به اصطلاح به حد «تواتر» برسد و جای تردید و خدشه در آن نباشد. لیکن از آنجا که دروغ فروغ ندارد در بیشتر موارد دچار تناقض می‌شوند و با ضد و نقیض‌گویی، خود را

رسوا و واقعیت‌ها را افشا می‌کنند.

یک نمونه دیگر از این خاطره‌نویسی‌های منافقان را پیرامون فتوای تاریخی علمای زندانی در یکی از کتاب‌هایی که پیش از انقلاب انتشار داده‌اند در پی می‌آوریم تا روشن شود که دروغ تا چه پایه‌ای بی‌فروغ است:

... عده‌ای از این به اصطلاح روحانیون فتوایی با مفاد ذیل امضا نموده و به «رسولی» که یکی از مأمورین کثیف کمیته است دادند: ۱. مارکسیست‌ها نجس می‌باشند و جنگ با آنها واجب است. ۲. تعلیمات مجاهدین از ابتدا منحرف بوده است... فتوا نکات دیگری نیز داشت که فراموش کرده‌ام. با دقت در مفاد فتوا می‌توانیم پی به زیان‌های آن ببریم. به عنوان مثال رژیم با در دست داشتن این فتوا می‌تواند جوانان مسلمان کشورمان را بکشد، تیرباران کند و بعد در روزنامه‌های خود آنها را مارکسیست معرفی نماید و در کنار خبر مربوطه فتوای صادره را چاپ کند. یعنی با این کار اجازه شرعی برای کشتن فرزندان مسلمان ملتمان یافت. این عده در ابتدا به دروغ آقای طالقانی و منتظری را نیز همراه و پشتیبان خود معرفی می‌نمودند که مسأله توسط هر دو تکذیب و مخالفت خود را با چنین فتوایی اعلام نمودند...^۱

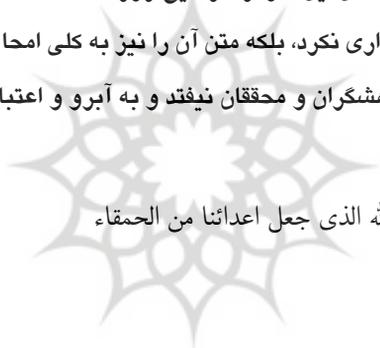
در این گزارش - چنان‌که می‌بینید - سخن راست کم‌تر توان یافت لیکن نکته‌ای که در آن جلب نظر می‌کند این است که سازمان و هواداران آن از فتوای تاریخی علمای زندانی بر ضد پیروان ایدئولوژی انحرافی و التقاطی و نفاق و ریاکاری سخت آسیب دیده و به خشم آمده بودند که هنوز هم آن خشم و کین فرو ننشسته است.

از نویسنده این خاطره باید پرسید اگر علمای زندانی چنین فتوایی را به صورت مکتوب به یکی از مقامات ساواک به نام «رسولی» تسلیم کردند، چرا رژیم شاه و ساواک از آن بهره‌برداری نکردند؟ و آن را در هیچ روزنامه‌ای انتشار ندادند؟ و حتی آن را در پرونده‌ای و

در میان اسنادی بایگانی نکردند؟

به نظر نگارنده این سناریوی ساخته منافقان نیمه‌تمام مانده است و جا داشت که آن را این‌گونه کامل می‌کردند:

... عده‌ای از این به اصطلاح روحانیون فتوایی امضا نموده به رسولی یکی از مأمورین کثیف کمیته دادند، لیکن او روی بند و بست خود با سرکرده‌های سازمان - به ویژه مسعود رجوی - نه تنها متن این فتوا را در هیچ روزنامه‌ای انتشار نداد و از آن در راه سرکوب سازمان بهره‌برداری نکرد، بلکه متن آن را نیز به کلی امحا کرد تا در آینده به دست تاریخ‌نویسان، پژوهشگران و محققان نیفتد و به آبرو و اعتبار سازمان آسیب وارد نسازد...!!



الحمد لله الذي جعل اعدائنا من الحمقاء

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی